



تقریر درس امامت در قرآن آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۳	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۲۱
عنوان اصلی	امامت در قرآن					
عنوان ۱	ویژگی امر و حکم					
عنوان ۲	تفاوت امر و حکم					
عنوان ۳	تکوین، منشأ حق تشریعی فرمان					
عنوان ۴	شرایط واگذاری حق فرمان الهی					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

ابتدا سالگرد وفات اُم المؤمنین بزرگ، سیده جلیله القدری که بر همه مسلمین، حق دارد، حضرت خدیجه کبری را به همه، تسلیت عرض می کنیم و از حضرتش می خواهیم ما را در دنیا و آخرت، شفاعت کند و از اتباع خالص ذریه طاهره او باشیم که ذریه او ذریه صدیقه کبری، فاطمه زهراء علیها السلام است.

درآمد بحث

بحث در مفهوم «امامت» در قرآن کریم بود. گفتیم از منابع اسلامی، استفاده می شود که تعریف دقیق امامت، در دو کلمه «ولایة الأمر» خلاصه می گردد و این أدق از آن تعریفی است که اهل کلام برای امامت، ارائه کرده اند که «الإمامة ریاسة عامّة فی أمور الدین والدنیا». در ضمن بحث، به این نکته هم اشاره کردیم که به شکلی، این تعریف برخاسته از یک بستر تفکر غیر اهل بیتی و غیر اسلام ناب است و از تفکر عوام مسلمین، سرچشمه گرفته است. اولاً در بستر تفکر مدرسه اهل بیت علیهم السلام دوگانه دنیا و دین نداریم؛ و ثانیاً امامت هم تنها ریاست نیست که این را بعداً توضیح خواهیم دادیم. گفتیم که امامت، ولایة الأمر است که از دو کلمه «ولایت» و «أمر» تشکیل شده. توضیح دادیم که ولایت امر به این معناست که ولایت به معنای عهده داری و اختیارداری و دارای اختیار امر بودن، دانسته می شود. پس ولایت در اینجا به معنای اختیارداری و داشتن حق امر و فرمان است. اشاره هم کردیم که فرمان، یک مسأله مهم در عالم آفرینش، علی الخصوص در جامعه بشر است. اینکه کسی بخواهد به دیگری فرمان بدهد، به معنای فرمان الزامی است. معنای فرمان این است که تخلف از آن، جایز نیست. به عبارت دیگر، تخلف از آن، عقاب آور است. فرمان یعنی امر الزامی و لذا به هر امری، فرمان نمی گویند، بلکه امری که از عالی به دانی، صادر می شود، عنوان فرمان می گیرد و عالی هم کسی است که حق اطاعت بر دانی داشته باشد تا فرمانش الزام آور باشد. حق اطاعت یعنی اگر فرمان صادر کرد، بر دیگری که فرمان به او متوجه شده، اطاعت از آن، لازم و واجب باشد؛ وگرنه فرمان، فرمان نیست هر چند که می شود آن را استدعا یا التماس و خواهش نامید.

گفتیم که در اصول، این بحث مطرح است که طلب سه مرتبه دارد و یک بحث دقیق است. اگر طلب از عالی به سافل باشد، «امر» است و اگر از مساوی به مساوی باشد، «التماس» نامیده می‌شود و اگر از دانی به عالی باشد، «دعاء» استدعاء نام می‌گیرد و لذا در معنای کلمه امر، صدور از عالی به سافل، اخذ شده و مقوم آن است. عالی و سافل به چه معناست و بالا و پایین بودن بر چه اساس و معیاری، تعریف می‌شود؟ براساس حق اطاعت. عالی یعنی له الحق؛ آن هم حق اطاعت. دانی هم یعنی علیه حق آن طیع از امر صادر از عالی. ملاک در دانی و عالی، این است و عالی یعنی کسی که له حق الطاعة و دانی یعنی علیه حق الطاعة.

ویژگی امر و حکم

اگر مجازاً کلمه «امر» در جایی به کار برود، خارج از بحث است؛ اما اگر امر، امر حقیقی باشد و در معنای حقیقی خودش به کار برده شود - و مرادف آن در زبان فارسی هم «فرمان» است - در جایی به کار می‌رود که از عالی به سافل، صادر شود و ملاک این علو و دنو هم این است که عالی، حق اطاعت بر دانی داشته باشد و این حق اطاعت به این معناست که اگر دانی اطاعت نکرد، عالی حق عقاب و کیفر او را داشته باشد. لذا فرمان حتی در زمان عادی مردم، معمولاً به امرهای صادر از حاکمان و حکومت‌ها تعبیر می‌شود.

کاربرد امر و حکم، از نظر مصداقی، یکی است و حکم نیز یعنی فرمانی که فیصله می‌دهد و کار را یک طرفه می‌کند. به عبارت دیگر، طرف از آن پس، مردد نیست که بکند یا نکند، بلکه با حکم، انجام حکم متعلق حکم، قطعی و حتمی می‌شود. قبل از اینکه حکم صادر شود، هم می‌تواند انجام بگیرد و هم انجام نشود؛ ولی وقتی حکم صادر شد، باید انجام گیرد؛ چون حکم، فیصله می‌دهد. امر، حکم و مانند آن معمولاً در مورد واحد، صادر می‌شود. پس امر و حکم از نظر مصداقی، یکسانند؛ ولی از نظر معنا و مفهوم، متفاوتند.

تفاوت امر و حکم

امر با حکم، یک تفاوت دارد و آن، اینکه حکم در مسائل حقوقی صرف هم که کیفری نیستند، به کار می‌رود. حکم در جایی به کار برده می‌شود که بین دو متنازعین یا متخاصمین، فیصله حقوقی بدهد. یعنی اگر با حکم و فتوای قاضی، فیصله داده شد، ولو بر آن، کیفر مترتب نشود، حکم است؛ اما امر در جایی به کار می‌رود که اگر اطاعت نشد، کیفر بر آن بار می‌شود؛ لذا امر از صلاحیت ملک و کسی است که حق مُلک دارد و می‌تواند امر کند. در آیه «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»^۱ هم به معنای ولایت امر و نهی است؛ یعنی امر می‌کند و امرش نافذ است.

نفوذ امر در عالم تکوین به معنای ترتب اثر است. مثلاً به آتش گفته می‌شود «بسوزان» و اگر سوختن یا سوزاندن بر آتش، مترتب شد، یعنی این امر تکوینی، نافذ گردیده است. به آتش می‌گویند «نسوزان» و این امر، نافذ شده. در عالم تکوین، اثر و نفوذ امر به معنای ترتب اثر بر آن است؛ اما در عالم تشریع، نفوذ و اثرش به این است که اگر کسی که امر به او تعلق گرفته، تخلفی کرد، استحقاق عقاب دارد؛ لذا این را بعدها بیشتر توضیح خواهیم داد که کیفر فقط و فقط مخصوص کسانی است که حق امر و اطاعت دارند. کسی که حق اطاعت دارد، می‌تواند کسی را که حق اطاعت او بر او واجب و ثابت است، کیفر کند. همین مقطع دعای «ابوحمز» که می‌فرماید: «وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَ

تَرَحَّمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ لَا تُسْأَلُ عَنْ فِعْلِكَ وَلَا تُنَازَعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَلَا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَذْيِيرِكَ لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» تقریباً تشریح همین حق امر، و تبیین آثاری است که بر آن، بار می شود.

پرسشگر: «قضی» هم با «حکم» فرق دارد؟

معظم له: گفتیم که «قضی» مثل «حکم» است. «قضی» در اختلافات حقوقی، در فصل بین المتنازعینی که فصل حقوقی تنها باشد؛ ولو عقاب بر آن، مترتب نشود، به کار می رود؛ مثلاً در فتوای حاکم و مجتهد هم «قضی» گفته می شود. فتوای مجتهد الزاماً به این معنا نیست که اگر کسی از فتوایش تخلف کند، عقابش می کنند؛ اما همین مجتهد اگر حاکم شد، مقام حکومت، حامیت و ولایت امری مجتهد با مقام فتوایش متفاوت است. در مجتهد بما هو مفتی، بر دیگران واجب است که به فتوایش عمل کنند؛ اما اگر نکردند و بخواهد مجازاتشان کند، نیاز به اختیارات حاکمیتی دارد و او دیگر بما هو مفتی، عقاب نمی کند؛ بلکه بما هو امیر و بما هو حاکم و بما هو صاحب الأمر و ولی الأمر می تواند چنین کند. مسأله کیفر، مربوط به حق الطاعه ای است که مخصوص مقام امر و نهی و ولایت امر است. این ولایت امر که همان حق فرمان یعنی حق دستور و امر الزامی است. معنای الزامی بودن امر هم این است که اگر از امتثال آن، تخلف شد، استحقاق کیفر دارد. بنابراین اگر قانونی الزامی است، به این معناست که اگر کسی از آن تخلف کرد، استحقاق کیفر دارد.

تکوین، منشأ حق تشریعی فرمان

اکنون این ولایت امر و صاحب این فرمان بودن، برای هیچ موجودی جز خدای متعال، بالذات، ثابت نیست و ثبوت این حق بالذات، برای خدای متعال است و اگر کسی معتقد به خدا نباشد، نمی تواند چنی حقی را بالذات برای کسی قائل شود. چرا می گوئیم این حق برای خدای متعال بالذات، ثابت است؟ چون خود هر چیزی با فرمان خدا آفریده شده است و هر چیزی فرمان اوست: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱ همه عالم، با فرمان «كُنْ» الهی آفریده شده؛ لذا حق فرمان برای او ذاتی است و کسی نمی تواند این حق فرمان را به او ببخشد؛ چون خودش همه چیز را با فرمان خویش آفریده. اینجا یک تکوین وجود دارد که منشأ حق تشریعی می شود. تکوین این است که کل شیء خلقه بید الله؛ لذا فرمود: «لَهُ الْخَلْقُ» و بعد فرمود: «وَالْأَمْرُ»^۲. له الخلق که با «كُنْ» حاصل می شود و لذا همین کسی که با «كُنْ» و فرمان خود، وجود ما را آفریده هم می تواند به ما بگوید چنین باشید و چنین نباشید و این یک امر عقلانی است که کسی که مثل یک مجسمه ساز، مجسمه ای را می سازد و تولید می کند، در عین حال می گوید این طور باش و آن طور نباش. شکل بینی مجسمه، شکل چشم، دست و سایر اجزای آن به اختیار اوست؛ یعنی آفرینش، خود به خود، متضمن این است که این چنین باشد و آن چنان نباشد.

۱. سوره یس: ۸۲.

۲. سوره اعراف: ۵۴.

نمی‌خواهم متعرض این بحث شوم؛ ولی شاید یکی از نکاتی که در نهی از مجسمه‌سازی، وجود دارد، همین باشد؛ چون فرمان «باش» و «نباش» در آنجا هم مصداق دارد. البته این بحث فقهی است و ضرورت چندانی هم ندارد که به این بحث، ارتباطش بدهیم؛ لذا پرداختن به آن، لازم نیست؛ اما چنین مطلبی در ذهن، انعقاد می‌کند.

شرایط واگذاری حق فرمان الهی

به اصل بحث بر می‌گردیم. پس حق امر، بالذات برای آن موجودی، ثابت است که همه جهان با امر و فرمان او آفریده می‌شود و چون آفرینش اشیاء با امر اوست، اینکه اینگونه باشند و آنگونه نباشند؛ چنین کنند و چنان نکنند هم به دست اوست و حق تشریع به دست او می‌آید. امر تشریعی هم بالذات، از آن اوست؛ چون چیزی بالاتر از او نیست و امر باید از مقام عالی، صادر شود. این علو، خود به خود به وسیله این «کُنْ» خلقی به وجود می‌آید و بنابراین، حق «کن تشریعی» هم برای او ثابت خواهد شد؛ لذا ولایت امر برای خدای متعال، ذاتاً ثابت است. اما غیر خدا می‌تواند ولایت امر عرضی داشته باشد؛ یعنی خدای متعال حالا که حق امر و نهی دارد، می‌تواند این حق امر و نهی خودش را طبق شرایطی به کسی واگذار کند و این شرایط شامل دو خصلت است:

- امانت در نگهداری امر: کسی که این امر را خوب بفهمد و آن را حفظ کند؛
- شایستگی در اجرا و اعمال امر.

در کاربردهای قرآن کریم، از این انسان‌ها به «رسول امین» تعبیر شده است. در سوره «شعراء» کراراً از قول رسل الهی، تعبیر شده است که: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۱ و این «أَطِيعُوا» یعنی به من حق فرمان داده شده است و من حق دارم به شما امر کنم. به عبارت دیگر، حق من بر شما این است که از من اطاعت کنید. معنای «فَاتَّقُوا اللَّهَ» همین است؛ یعنی تقوای الهی اقتضا می‌کند و اگر تقوای الهی دارید و طرفدار حقیق، پس «أَطِيعُوا»؛ چون رسولم یعنی پیام (امر و نهی) خدا در اختیار من است و امینم؛ یعنی در حفظ و اعمال این امر خدا امانت دارم:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»^۲؛

خدای متعال با رسول خودش بی‌تعارف، صحبت می‌کند که اگر همین رسول خدایی که چنان پیش ما مقرب است که «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۳ است، هم «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» آن هم با قدرت، یعنی این اختیار با قدرت از او سلب می‌می‌کنیم و آنچه را به او داده‌ایم، از او می‌گیریم؛ «ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» بعد هم عقابش می‌کنیم. تنها این نیست که این اختیار و مقام را از او سلب می‌کنیم؛ بلکه او را کیفر هم می‌دهیم اگر فراتر از آنچه ما به او دستور داده‌ایم، به مردم بدهد.

بنابراین معلوم شد که در ولایت امر، یک صاحب ولایت امر داریم که صاحب ذاتی این ولایت امر است و ولایت امر برای او بالذات، ثابت است و او همان خدای متعال است. بعد از خدای متعال، کسی می‌تواند ولایت امر داشته باشد که بالعرض برای او ثابت شده باشد. معنای بالعرض هم این است که خدا به او داده باشد. این حق امر را باید خدا به او بدهد

۱. سوره شعراء: ۱۰۷ و ۱۰۸؛ ۱۲۵ و ۱۲۶؛ ۱۴۳ و ۱۴۴؛ ۱۶۲ و ۱۶۳؛ ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲. سوره الحاقة: ۴۴ - ۴۷.

۳. «سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد * تا آنکه فاصله او [با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود»؛ [سوره نجم: ۸ و ۹].

و کمال او کفایت نمی‌کند. اینکه آدم خیلی خوب، عادل، عالم، حکیم، فهیم و عاقل باشد، کافی نیست. هرچه آدم خوبی باشد هم حق و امر را کسی باید به او بدهد که بالذات، دارای آن است. حق امر و نهی، چیزی فراتر از مسأله صلاحیت‌های فردی افراد است.

آری، خدا حق امر و نهی را به کسی می‌دهد که صلاحیت داشته باشد، اما صلاحیت به تنهایی، کفایت نمی‌کند. گاهی می‌گوییم که معلوم نیست که مقام الهی، صفات و کمالات حضرت زین العابدین علیه السلام و حضرت علی اکبر علیه السلام با هم متفاوت باشد؛ اما حق امر را علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام دارد و اگر حضرت علی اکبر علیه السلام هم زنده می‌ماند، امام او بعد از سیدالشهداء علیه السلام علی بن الحسن زین العابدین علیه السلام بود؛ یا اگر ابا الفضل علیه السلام زنده می‌ماند، امام او بعد از امام حسین علیه السلام علی بن الحسین سجاد علیه السلام بود با همه مقام عالی آن حضرت که می‌خوانیم: «السلام علیک أیها العبد الصالح المطیع لله». صرف داشتن کمال از مهم‌ترین اصول تفکر امامتی مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام است که بله، دارا بودن کمالات علمی و عملی، شرط است؛ اما برای اینکه کسی صاحب امر و فرمان باشد و فرمانش نافذ باشد و بتواند امام باشد کافی نیست.

پرسشگر: دامنۀ نفوذ امر ولایت بالغیر تا کجاست؟

معظم‌له: تا جایی است که خدا به او بدهد. صاحب اصل این ولایت، خدای متعال است و در این دایره ولایت واسعه الهی، هرچه خدا به او داد، صاحب آن خواهد شد.

پرسشگر: در مورد اهل بیت علیهم السلام چطور؟

معظم‌له: در ائمه اطهار علیهم السلام، ادله مان اقتضا می‌کند که ولایتشان مطلقه است؛ یعنی ولایت تکوینی هم دارند؛ منتها معنایش این نیست که در هر چیز تکوین، اعمال ولایت کنند. ولایت دارند و این ولایت الهی در جاهایی که آنها اراده کنند، خودش را نشان می‌دهد. لذا مثلاً در روایت داریم که اگر حضرت سیدالشهداء علیه السلام اراده می‌کرد، می‌توانست لشکر عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه را با یک اراده، نابود کند؛ اما او نمی‌خواهد جز آنچه را خدا می‌خواهد. در آنجا حضرت اعمال نکرد با اینکه می‌توانست؛ اما مصحلت ندید؛ چون خدا مصحلت نمی‌دید. اما هر جا خدا مصحلت ببیند و ولی الهی بخواهد طبق مصحلتی که خدا به او اعلام فرموده، اعمال ولایت کند، چرا نتواند؟ نه امام معصوم، بلکه ممکن است خدای متعال برخی از اختیارات ولایتی را در برخی موارد به بعضی از صالحین، محوّل کند که البته باید با اذن امام عصر امام وقت باشد؛ چون اصل ولایت از آن اوست. ممکن است امام عصر یک اذن ولایتی به کسی بدهد و با این اذن، اعمال ولایت تکوینی هم بکند.

پرسشگر: نسبت به ولی فقیه هم قائلید؟

معظم‌له: یعنی اگر حضرت ولی عصر علیه السلام اجازه بدهد، بله. لازم نیست که فقیه به آن معنا باشد. مرحوم ابوی علیه السلام از مرحوم حاج شیخ جواد مقدس در کربلا نقل می‌کرد که مردی صالح، باتقوا، زاهد و از فقها بود. برخی از اشرار و فساق بی‌بندوبار، بنا گذاشتند او را دست بیندازند؛ لذا در مسیرش خانه‌ای اجاره کردند و در آنجا یک مجلس لهو و لعب به راه انداختند. در کوچه ایستادند و او را دعوت کردند که اینجا مجلسی است که از شما می‌خواهیم برایش دعا بخوانید یا ذکری بگویید. به بهانه‌ای ایشان را وارد خانه کردند؛ اما وقتی وارد شد، یک زن برهنه بلند شد که برقصد و آنها هم با ساز و آواز، او را همراهی می‌کردند. پدرم می‌فرمود که این زن هم ظاهراً ایرانی بود و این زن رقاصه این شعر را می‌خواند:

درکوی نیک نامی ما را گذر ندادند گر تو نمی پسندی، تغییر ده قضا را

این را می خواند و می رقصید. این شیخ بزرگوار هم که سرش را پایین انداخته بود، فقط گفت: «تغییر دادیم». مجلس به یکباره به هم ریخت و همین زن رقاصه ای که این چنین بی حیایی از خود نشان می داد، ناگهان گفت: چادر بیاورید و مرا بپوشانید. همه توبه کردند و به دست و پای شیخ افتادند و از او طلب بخشش کردند. گاهی خدای متعال در شرایطی، چنین اختیاراتی به یک عبد صالح، واگذار می کند؛ منتها این با اذن امام عصر علیه السلام صورت می گیرد؛ چون اصل ولایت از آن اوست. آن چیزی که به ائمه ما داده شد، بالاتر از اینهاست. آن چیزی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شد که: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» بسیار بالاتر از اینها بود و هرچه به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شده، به اهل بیت او هم داده شده؛ لذا در صلوات، گاهی صلوات اهل سنت با صلوات ما متفاوت است. آنها می گویند «اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد» ولی ما «علی» هم نمی گوییم به صورت «اللهم صل علی محمد و آل محمد»؛ یعنی اینها از هم جدا نیستند و حتی یک «علی» اضافه هم لازم ندارد.

به این مناسبت، این را هم عرض کنیم که شاید بهتر باشد وقتی صلوات می فرستیم، بگوییم «اللهم صل علی محمد و آل محمد» بلکه بگوییم «اللهم صل علی محمد و آل محمد» یعنی این سکت و وقف هم لازم نیست. البته نمی خواهیم بگوییم صلوات را باطل می کند؛ اما اگر این سکت هم نباشد، اولی است. این «آل محمد» را به هیچ وجه، از کلمه «محمد» و ذات اقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله نباید جدا کرد؛ اینهم متی و أنا منهم؛ علی متی و أنا من علی؛ فاطمه بضعة متی؛ حسن متی؛ حسین متی و أنا منهم. لذا بافت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله یک بافت تفکیک ناپذیر است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين